

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

از گروه آموزشی ادبیات فارسی

سند در شاهنامه*

در نزد جغرافی نویسان قدیم ایران و عرب، سرزمین سند بر منطقه وسیعی اطلاق می شده است. حدود العالم که کهن ترین متن جغرافیائی زبان فارسی است حدود سند را چنین تعیین میکند:

«ناحیتی است، مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریا اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابان است، کی به حدود خراسان پیوسته است^۱....»

آنگاه برای آن چهارده شهر برمی شمارد و این شهرها از منصوره «برهن آباد که در حوالی حیدر آباد حدس زده شده اند، آغاز می شوند تا برسد به مشکی با مشکی که نزدیک کرمان بوده است^۲»

گرچه نظر جغرافی نویسان دیگر چون اصطخری و ابن حوقل با نظر مولف حدود العالم تطابق کامل ندارد، با این حال میتوان پذیرفت که بطور کلی سند در عرف اینان اطلاق می شده است بر ناحیه غرب رود سند که آن را مهران می خوانند و به بلوچستان و مکران می پیوسته. بدیهی است که این نامگذاری با مرزبندی علمی حوزه سند منطبق نیست.

در شاهنامه که مورد بحث ماست، بنحو دقیق روشن نیست که سند بر چه ناحیه ای از شبه قاره اطلاق می شده است. آنچه مسلم است این است که غالباً مجزا و مستقل از هند شناخته گردیده. شواهدی که در این باره به دست می آید اینهاست^۳:

* متن سخنرانی ایراد شده در کنفرانس سند، کراچی، پاکستان (اسفند ۱۳۵۳).

بکشتند چندان ز گردان هند
 که گل شد همه خاک آوردگاه
 هم از برمنش نامداران سند
 پراکنده شد هند و سندی سپاه
 (رستم و شغاد- ب ۳۹۷ و ۴۹۸)

یا:

تورا کرد پیروز بر فور هند
 به دارا و بر نامداران سند
 (پادشاهی اسکندر- ب ۷۰۳)

یا:

تو شاهی و شنگل نگهبان هند
 چرا باز خواهد ز چین و ز سند
 (بهرام گور ب- ۱۸۷۹)

در این مثالها گمان می‌کنم تردیدی نماند که سند کشوری جدا از هند دانسته می‌شده. گذشته از این در شاهنامه در فصل مربوط به جهانگشائیهای اسکندر، سند کشوری مستقل قلمداد شده است که فاتح مقدونی به آن لشکر می‌کشد، و این زمانی است که از چین باز می‌گردد:

چو گفتار گوینده بشنید شاه
 پذیره شدندش سواران سند
 ز حیوان سوی سند شد با سپاه
 همان جنگ را یاور آمد ز هند
 هر آنکس که از فور دلخسته بود
 به خون ریختن دست‌ها شسته بود

سر سندیان بود بندار نام
 سواری سرافراز بارای و کام
 (پادشاهی اسکندر- بند ۴۱)

در این جنگ سندیها که در برابر اسکندر مقاومت کرده‌اند، سرانجام شکست می‌خورند و اسکندر پس از فتح سند از راه بست به جانب نیمروز می‌کشد:

سوی نیمروز آمد از راه بست
 همه روی گیتی ز دشمن بشت
 (ب ۱۶۶۷)

با توجه به مسیر بازگشت اسکندر (در این بیت)، منطقهٔ سند در شاهنامه نزدیک میشود به همان سند جغرافی نویسان قدیم که از آن یاد کردیم.

* * * *

در شاهنامه نخستین داستانی که در آن اشاره‌ای به سند و هند میشود، شرح اولین لشکرکشی کیخسرو است به توران زمین. این جنگ می‌شود گفت که عظیم‌ترین جنگ ایران و توران نیز هست؛ شروع آن همراه می‌شود با واقعهٔ غم‌انگیز قتل فرود برادر کیخسرو به دست ایرانیها، که گوئی مظلمهٔ خون او دامن آنها را می‌گیرد و آنان را در برخورد با سپاه توران دستخوش شکست سنگینی می‌کند. ایرانیها در کوه هماون پناه می‌گیرند و از جانب تورانها محاصره می‌شوند. در این جاست که هردو سردار یعنی هم طوس و هم پیران از پادشاهان خود تقاضای نیروی کمکی می‌کنند. از جانب ایران، رستم با سپاهی فرستاده می‌شود. افراسیاب، پادشاه توران نیز سپاه هفت کشور از جمله سند و هند را به یاری خود می‌خواند، و به کمک پیران روانه می‌کند. رستم چون بر بلندی‌ای می‌رود این سپاه عظیم چند ملیتی و چندزبانی را اینگونه می‌بیند:

کشانان ^۵ و شکنی ^۶ و سقلاب ^۷ و هند	چغانی ^۸ و رومی و وهری ^۹ و سند
جهانی بدی سرخ و زرد و سیاه	دگرگونه جوشن، دگرگون کلاه
زبانی دگرگون به هر گوشه‌ای	درفش نوآئین و نوتوشه‌ای
ز پیلان و آرایش و تخت عاج	همان یاره و افسر و طوق و تاج
جهان بود یکسر چو باغ بهشت	به دیدار ایشان شده خوب، زشت

(داستان کاموس - ۱۲۳۵ - ۳۹)

چنانکه می‌بینیم در این جا نیز از سپاه سند بنحو مستقل نام برده شده است. اندکی بعد این استقلال از نو تصریح می‌گردد، و آن جایی است که سران سپاهیان مختلف گرد خاقان چین انجمن می‌کنند:

شمیران شگنی و شنگل ز هند ز سقلاب چون کندرو شاه سند
(همان داستان، ب ۱۳۷۶)

پس از آمدن رستم مسیر جنگ تغییر می‌کند و شکست برتورانیها می‌افتد. همه سرداران بزرگ یا به دست او کشته می‌شوند یا اسیر، از جمله خاقان چین که دستگیر می‌گردد. شنگل شاه هند نیز تا آستانه مرگ می‌رود؛ وصف آن بدینگونه است:

بفرید شنگل ز پیش سپاه منم گفت گرد اوژن رزم‌خواه
بگوید کان مرد سگزی کجاست یکی کرد خواهم براو نیزه‌راست
چو آواز شنگل به رستم رسید ز لشکر نگه کرد و او را بدید
بدو گفت هان آمدم رزم‌خواه نگر تا نگیری به لشکر پناه

* * * *

همی گشت با او به آوردگاه میان دو صف برکشیده سپاه
یکی نیزه زد بر گرفتش ز زین نگون کرد او را بزد بر زمین
(داستان خاقان چین ب- ۵۲۶ تا ۵۴۵)

سپاه توران به جانب رستم هجوم می‌برند و شنگل در آخرین لحظه از دست او فرار میکند.

رتال جامع علوم انسانی

مورد دوم لشکرکشی اسکندر است به هند. در این جا از هند و سند در کنار هم یاد به میان می‌آید. اسکندر از سند عبور می‌کند و در ساحل شرقی آن به شهر «میلاد» می‌رسد که منطبق «باتاکسیلا» است. پادشاه این سرزمین در شاهنامه «کید» خوانده شده است، و با فرستادن چهار هدیه بی نظیر به نزد او (دخترش فغستان و یک فیلسوف همه چیزدان و یک پزشک مسیحادم و جامی که هر چه از آن بنوشند هرگز خالی نمی‌شود) کشور خود را از تهاجم بازمی‌خرد. از آنجا اسکندر به جانب شمال شرق می‌کشد، به کشوری که در

شاهنامه «قنوج»^{۱۰} خوانده می‌شود. (قنوج بر کرانه رود جلم قرار داشته و به خاك كشمير می‌پیوسته). مسیر بسیار سختی توصیف شده: «همه کوه و دریا و راه درشت». پادشاه این سرزمین «فور» نام دارد که «لشکر آرای سند» خوانده می‌شود. این همان کسی است که مورخین یونانی او را «پروس» گفته‌اند. فور برعکس کید در برابر اسکندر مقاومت جانانه‌ای می‌کند.

در نبرد تن به تنی که میان او و اسکندر در می‌گیرد فور کشته می‌شود، بدینگونه:

دو خنجر گرفتند هر دو به کف
 سکندر چو دید آن تن پیل مست
 به آورد از او ماند اندر شگفت
 همی گشت با او به آوردگاه
 سکندر چو باد اندر آمد ز گرد
 برید پی بر سر و گردنش
 ز بالا به خاك اندر آمد تنش
 (پادشاهی اسکندر ب ۵۹۱ - ۹۷)

در شاهنامه يك اتفاق و غفلت فور را مقهور اسکندر می‌سازد، ولی در روایت مورخین یونانی که این جنگ را سخت‌ترین جنگ اسکندر در شبه‌قاره می‌خوانند «پروس» کشته نمی‌شود، بلکه زخمی‌گران برمی‌دارد و سپس بهبود می‌یابد و اسکندر کشورش را به او باز می‌گرداند.^{۱۱}

* * * *

مورد سوم مربوط به ماجرای زندگی بهرام پنجم پادشاه سامانی است. وی که مردی حادثه‌جو و کامران بوده افسانه‌های بسیاری درباره‌اش شایع گردیده که از جمله یکی آن است که خود بطور ناشناس به عنوان «فرستاده» به دربار «شنگل» پادشاه هند می‌رود که «ز دریای قنوج تا مرز سند» زیر فرمان اوست و این شنگل که خود را «عقاب» می‌خواند و شاهان دیگر را «کلنگ»

ادعا دارد که «زقنوج تامرزدریای چین زسقلاب تا پیش ایران زمین»
 «بزرگان همه زیر دست منند...» (پادشاهی بهرام گور - ب - ۱۹۷ - ۷۳)
 و چون این پادشاه از فرمانروایان اطراف از «چین تا سند» باج
 می‌خواهد بهرام که خود را پادشاه روی زمین می‌داند، این هوس به سرش
 می‌افتد که دستگاه او را به چشم خویش از نزدیک ببیند، بنابراین به همراه سی
 تن روانه می‌شود.

بهرام چندی در دربار «شنگل» می‌ماند و هنرمنائیه‌ها می‌کنند که از جمله
 کشتن يك کرگدن و يك ازدهای وحشتناک است. پادشاه قنوج دختر خود
 «سپینود» را به زنی به او می‌دهد و بهرام که از اقامت در کشور بیگانه ملول
 شده است يك روز پنهان از پادشاه به همراه همسرش «سپینود» به سوی ایران
 رومی‌نهد تا می‌رسد به دریا و از دریا می‌گذرد (ب ۲۳۰۴-۳۰۵). چون شنگل
 مطلع می‌شود از پس آنها می‌تازد و او نیز از دریا می‌گذرد و باگریزندگان
 روبرو می‌گردد. آیا این دریا همان رود سند است؟ شاید.

بدینگونه تا پیش دریا رسید سپینود و بهرام یل را بدید
 غمی گشت و بگذاشت دریا به چشم از آنسوی دریا چو بر کرد چشم
 بدیدش سپینود و بهرام را مرآن مرد بی باک خود کام را
 (ب ۲۳۱۱-۱۳)

آنسوی رود بهرام خود را معرفی می‌کند که پادشاه ایران است و شنگل
 عذر می‌خواهد و باز می‌گردد. چندی بعد پادشاه قنوج به همراه شش تن از
 شاهان شبه قاره برای دیدار به همراه به ایران می‌رود:

یکی شاه کابل دگر هند شاه دگر شاه سندل بشد با سپاه
 دگر شاه سندی که بدنامدار همان نیز چندل که بدکامگار
 همه نامجوی و همه نامدار همه پاک با طوق و با گوشوار
 (ب ۲۴۱۲-۱۵)

* * * *

آخرین باری که به تفصیل از هند و سند سخن به میان، می آید در فصل مربوط به پادشاهی انوشیروان است. اینجا نیز حرف بر سر پادشاهی است که «ز دریای قنوج تامرز سند» قلمرواوست و او هدیه هائی نزد خسرو انوشیروان می فرستد، که از جمله دستگاه «شطرنج» است، بی آنکه توضیح داده باشد که چگونه باید آن را به کاربرد. از دانایان ایران تنها بزرگمهر میتواند کشف راز شطرنج بکند، و او نیز در مقابل بازی نرد را اختراع می کند و در ازای شطرنج به نزد پادشاه قنوج می فرستد، ولی دانایان هند از کشف رازبازیش درمی مانند. در دنباله همین داستان است که راجع به اختراع شطرنج افسانه غم انگیزی آورده می شود.

این داستان غم انگیز که اندکی یادآور تراژدی هملت است، چکیده اش آن است که پادشاه سند پسری دارد به نام «گو» و پادشاه ناگهان می میرد، و برادر او که فرمانروای «دنبیر»^{۱۲} است می آید و چون «گو» هنوز کودک است به جای برادر بر تخت می نشیند، و بیوه او را به زنی می گیرد. از این پیوند پسر دیگری به دنیا می آید که نامش را «طلحند» می گذارند. پادشاه دوم نیز پس از چندی زندگی را ترك می گوید، و چون هر دو پسران هنوز خردسال هستند مادر آنها که ملکه باشد فرمانروائی را در دست می گیرد. هنگامی که پسرها به رشد می رسند، بین آن دو بر سر آنکه چه کسی پادشاه بشود اختلاف می افتد و سرانجام جنگ درمی گیرد. برادر کوچک تر یعنی طلحند بی آنکه ضربتی دیده باشد، در میدان جنگ بر بالای پیل ناگهان درمی گذرد.

مادر داغدار برای تسلای خاطر خود از پسرش می خواهد که صحنه کارزار و چگونگی مرگ طلحند را در برابرش مجسم کند. دانشوران دستگاه «گو» تخته ای تعبیه می کنند و پیاده و سوار و اسب و پیل و وزیر و شاه و رخ و فرزین هر یک را به صورت علامت بر آن می نشانند و بدینگونه شطرنج

اختراع می‌گردد، و مادر، بقیه عمر خود را می‌نشیند و بر آن صحنه و بر آن بازی چشم می‌دوزد تا زمانش بسررسد.

مورد آخر راجع به آوردن کتاب «کليلة و دمنه» به ایران است. برزویه طبیب نزد انوشیروان حکایت می‌کند که گیاهی در هند هست که مرده‌ها را زنده کند. انوشیروان او را برای آوردن آن گیاه روانه می‌کند. در اینجا هم باز پای «قنوج» در کار است. برزویه روبه قنوج می‌نهد و نامه انوشیروان را به‌رای می‌دهند، اما هر چه جستجو می‌کنند اثری از این گیاه نمی‌یابند. سرانجام دانایان شهر می‌گویند که اگر این راز گشودنی باشد به دست پیری خواهد بود که از همه آنها برتر است. آنگاه برزویه را به نزد او می‌برند و پیر می‌گوید: گیاه چون سخن‌دان و دانش‌چوکوه تن مرده چون مرد بی‌دانشست که همواره باشد مر او را شکوه که دانابه هر جای که با رامشت به دانش بود بیگمان زنده مرد چودانش نباشد، به گردش مگرد سپس کتاب «کليلة» را به عنوان خزانه دانش‌ها به او معرفی می‌کند، و بدینگونه در این کنایه نموده می‌شود، که گیاه زندگی بخش چیزی جز همان دانائی نیست، و عجیب این است که پس از چند هزار سال هنوز نمی‌توان چیزی بر این سخن افزود. من نیز ختم کلام را به نام درخت دانش که گیاه زندگی است به فال فرخ می‌گیرم.

* * * *

توضیحات

- ۱- حدود العالم- چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۲۳-۱۲۴
- ۲- رجوع شود به حواشی مینورسکی بر حدود العالم (ترجمه فارسی، میرحسین شاه، کابل ۱۳۴۲)
- ۳- مولف فرهنگ نظام شنگل را تعریف شده «شنکو» می‌داند که لقب شیوا (یکی از خدایان هندو) و به معنای راحت‌دهنده است.

۴- کش یکی از شهرهای ماوراءالنهر است، که کشان منسوب به آن می‌شود. حدودالعالم می‌نویسد: «شهری گرمسیر است و اندروی باران بسیار آید». (چاپ دانشگاه تهران ص ۱۰۸) دو پهلوان نامی هوادار افراسیاب که کاموس کشانی و اشکبوس بودند از این شهراند.

لسترنج می‌نویسد: «کش از آن جهت که زادگاه امیر تیمور بود معروف گردید. تیمور در اواخر قرن هشتم هجری به آباد کردن آن شهر فرمان داد... در زمان وی این شهر به نام شهر سبز نامیده شد و تاکنون به این نام باقی است (لسترنج، ص ۴۹۹)»
۵- شکن، نام ولایتی که موضع آن مشخص نشد.

۶- حدودالعالم درباره صقلاب می‌نویسد: «ناحیتی است مشرق وی بلغار اندرونی است، و بعضی از روس، و جنوب وی بعضی از دریای گرز است و بعضی از روم و مغرب وی و شمال وی همه بیابانهای ویرانی شمال است...»
صقلاب، معرب «اسلاو» است؛ مینورسکی در توضیح خود بر حدودالعالم چنین می‌نویسد:

«مواد جغرافیائی کتاب ما در مورد اسلاوها به دو دسته این مردم تعلق دارد.. از يك طرف صقلاب را به شمال بحیره اسود، بین بلغار داخلی و بورجان گذاشته‌اند. این جا اسلاوهای مسیحی به اسلاوهای مقدونی تعلق دارند و به اشتباه آنها را به ساحل بحیره اسود انتقال داده‌اند؛ «خصوصیت بارز دسته دیگر این است که در مجاورت روس زندگی می‌کنند...» (ص ۲۸۴)

۷- چغانی منسوب به چغانیان، از مناطق ماوراءالنهر. در ادبیات فارسی به علت انتساب دو شاعر معروف، یعنی دقیقی و فرخی به دربار چغانیان، شهرت دارد. لسترنج درباره آن می‌نویسد:

«شهر چغانیان که احتمال دارد همان سرآسیای جدید باشد در قسمت علیای رود چغانیان است که آن را رود زامل هم می‌گویند...» به روایت مقدسی شش هزار ایالات داشته. مهم‌ترین ایالت چغانیان شهر ترمذ بوده است در شمال رود جیحون که از مرز بلخ می‌آمده. صاحب حدودالعالم آن را «ناحیتی بزرگ و بسیار کشت» خوانده که مردمان جنگی و دلاور و هوایی خوش وارد است

۸- وهر، نام ولایتی که محل آن برمن روشن نشد.

۹- قنوج: نزدیک رود گنگ قرار داشته که به قول مینورسکی پادشاهان مقتدر «گرچارا پراتیهارا» بر آن حکومت می‌کردند، صاحب حدودالعالم درباره آن می‌نویسد: «در ناحیت هندوستان شهری بزرگ است، و مستقر رای قنوج است... و این رای مهم‌تر

از خویشتن کسی را نبیند (ص ۶۸)

۱۰- دنبر، بنابه تحقیق مینورسکی، تلفظ اصلی آن دنبور یادنیور است، و آن محلی بوده است مقابل لمغان، جانب راست رود کابل، در جهت شرق ۱۳ فرسخ از کابل فاصله داشته است. مینورسکی می افزاید که دنپوره همان ادینه پورای سانسکریت است.

منابع:

- ۱- ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار (بنیاد فرهنگ)
- ۲- بارتولد: ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز (بنیاد فرهنگ)
- ۳- حدود العالم من المشرق الى المغرب- چاپ دانشگاه تهران
- ۴- لسترنج: سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان (بنگاه ترجمه و نشر کتاب)
- ۵- مینورسکی: تعلیقات بر حدود العالم. ترجمه دکتر میرحسین شاه (چاپ کابل)
- ۶- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو
- 7- Encyclopedie of Islam

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی